

● شراره وظیفه شناس
● تصویرگر فریبا بندی

داغ و باغ و کلاغ

یک لیوان بود که پُر از چای بود .

چای ، داغ بود .

چای داغ توی اُتاق بود. اُتاق توی یک باغ بود. باغ پُر از کلاغ بود.

کلاغ‌ها قارقار می کردند. سر باغبان داد و هوار می کردند.

باغبان، داشت درخت می کاشت. بیلش را برداشت. دُنبال کلاغ‌ها

گذاشت.

کلاغ‌ها ترسیدند. این ور و آن ور پریدند. اُتاق را دیدند. رفتند توی

اُتاق. خوردند به چای داغ. لیوان چای افتاد و

چای ریخت روی زمین. همین و همین!

